



بازتاب اوضاع و احوال اجتماعی عصر صفوی در اشعار کلیم همدانی

رضا برزویی^۱

دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

ناصرالدین شاه حسینی

استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

مظاهر مصفا

استاد دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۷ * تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۲/۹

چکیده

هدف از انجام این مقاله، معرفی تحولات اجتماعی و رویدادهای اساسی ایجاد شده در جامعه‌ی ایران، پس از به قدرت رسیدن صفویان از دیدگاه یکی از سخنوران نامی این عصر به نام کلیم همدانی است که با بررسی اشعار او می‌توان دریافت که شئون مختلفی از زندگی ایرانیان، از جمله فرهنگ، ادب، هنر و بسیاری دیگر از اصول و نگرش‌های ارزشی دیرینه و رایج در این سرزمین، دگرگون شده و در بسیاری از موارد به ضد ارزش بدل گشته‌اند.

هدف ثانی آن است که با بررسی اشعار این شاعر و دنبال کردن مسائل اجتماعی در شعر او، در یابیم که کلیم در روزگار رواج «سخن‌فروشی»، قصد اندوختن ثروت و دریافت صلوات بی‌کران

¹ - Email: rezaborzoiy@yahoo.com

داشته و از زمره‌ی شاعرانی است که بر پایه‌ی اغراق و غلو، «گوهری در لفظ دری» را نثار بی‌ادراکان خالی از معرفتی کرده که خواهان ستایش خود یا دیگران بوده‌اند؟ یا برای رنج‌ها و دردهای مشترک انسانی اهمیت قائل بوده و دیده بر دیدار مصائب و آلام هموعانش نیسته است؟ و اینکه آیا او رسالت شاعری خود را در بیان حقایق اجتماعی ادا کرده است؟ که در خواهیم یافت؛ جامعه‌ی انسانی و دردهای مشترک بشری از دید و نگاه تیز بینانه‌ی او پنهان نمانده و به طُرق مختلفی از آنها سخن گفته است و در این نوشتار برآنیم تا با جستار در اشعار وی که ملقب به «خلاق‌المعانی ثانی» است، شرایط اجتماعی خاص عصر صفوی را معرفی نماییم. بعد از این بررسی خواهیم دید که تشنج، ریا، تحقیر شریفان، بی‌اعتباری سخنوری، جلای وطن و مهاجرت به هندوستان، شش شیوه و شکل از اوضاع و احوال اجتماعی عصر صفوی است که در اشعار وی بازتاب دارد.

واژه‌های کلیدی:

صفویان، کلیم همدانی، ریاکاری دینی، جلای وطن، هند دوستی

پیشینه‌ی تحقیق:

در زمینه‌ی موضوع این مقاله با عنوان بازتاب اوضاع و احوال اجتماعی عصر صفوی در اشعار کلیم همدانی، باید گفت درباره‌ی تاریخ صفویان و وقایع و اتفاقات جاری عصر حکومت آنان؛ کتب و تألیفات متعدد و فراوانی وجود دارد که بخشی از این تحقیق با استناد به آنها نگاشته شده است که معرفی خواهند شد، اما نکته‌ی ضروری و بایسته‌ی ذکر این است که تا کنون، کتاب یا نوشته‌ی دیگری که نویسنده در آن، قصد داشته باشد تا با استناد به اشعار کلیم همدانی و آراء و عقاید مطرح شده در اندیشه و شعر او به توصیف و معرفی اوضاع و احوال عصر صفوی بپردازد، تألیف نشده است.

اما مهم‌ترین آثاری که در زمینه‌ی تاریخ عصر صفوی و رویدادهای آن روزگار و همچنین معرفی شخصیت‌های معروف آن دوره، اعم از شاعران، پادشاهان، وزرا و افرادی دیگر به طبع رسیده است و در نگارش این مقاله به آنها نظری داشته‌ایم، عبارتند از:

۱- استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسین، *تاریخ سلطانی* (از شیخ صفی تا شاه صفی)، به اهتمام احسان اشراقی، انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۳۶۴: سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی که در روزگار شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۳۵ - ۱۱۰۶ هـ.ق) می‌زیسته در سال ۱۱۱۵ هـ.ق کتابی در تاریخ عمومی موسوم به «تاریخ سلطانی» به نام آخرین پادشاه صفوی تصنیف کرده و این کتاب در اصل شامل سه باب زیر است:

باب اول در تشخیص احوال ملائکه و شیاطین و جن و کیفیت آفرینش. باب دوم در ذکر انساب سلسله‌ی ملوک و سلاطین کامکار و احوال ایشان و حکمای هند و روم. باب سوم در بیان انساب سلاطین صفیه‌ی صفویه تا زمان نواب خاقان رضوان مکان شاه صفی. در واقع این باب سوم از کتاب فوق است که با عنوان از شیخ صفی تا شاه صفی از تاریخ سلطانی به اهتمام دکتر احسان اشراقی در سال ۱۳۶۴ به چاپ رسیده و شامل شرح حال شاه اسماعیل صفوی و رویدادهای دوران وی و شاه طهماسب و اسماعیل دوم و محمد خدابنده و شاه عباس اول و شاه صفی است.

۲- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله، *نقاوه‌الآثار فی ذکر الاخبار*، به اهتمام احسان اشراقی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۵۰: این کتاب نیز در تاریخ صفویه از واپسین ایام زندگی شاه طهماسب اول تا یازدهمین سال پادشاهی شاه عباس اول (۱۰۰۷ هـ.ق) است و یکی از مهم‌ترین منابع مهم ایران عصر صفوی است و موضوع آن به دورانی مربوط می‌شود که از لحاظ جریان‌ات نظامی و سیاسی برای دولت صفوی، زمان حساسی بود.

۳- ترکمان، اسکندر بیک، *تاریخ عالم آرای عباسی*، به کوشش ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۰: بزرگ‌ترین مؤرخ عصر صفوی در قرن یازدهم هـ.ق، اسکندر بیک ترکمان ملقب به منشی می‌باشد. او با استفاده از بایگانی دولتی که در دسترس داشت و این که شاهد عینی و یا شریک بسیاری از وقایع سیاسی بود، در سال ۱۰۳۹ هـ.ق تاریخ حکومت شاه عباس اول را تحت عنوان ذکر شده تنظیم کرد.

۴- دلاواله، پیترو، سفرنامه، ترجمه و شرح و حواشی شجاع‌الدین شفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۴۸: پیترو دلاواله از جمله اروپائینی است که در دوران صفویه در سال ۱۰۲۶ هـ.ق به ایران آمد و مدت پنج سال در خدمت شاه عباس بود و در این مدت، سفرنامه‌ای شامل جزئیات سفر خود به ایران نوشت و در آن توصیف‌های ارزنده‌ای درباره‌ی

برخی از شهرهای ایران به همراه اطلاعاتی از حوادث عصر شاه عباس به ویژه درگیری‌های او با عثمانی‌ها ذکر کرد که متجاوز از از نصف مکاتبات او حاکی از اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی و اخلاقی ایران آن زمان است و از این لحاظ حاوی مطالب سودمندی در باب تاریخ صفویه می‌باشد.

۵- صائب و سبک هندی در گستره‌ی تحقیقات ادبی، به کوشش محمدرسول دریاگشت، نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۷۱: شامل مجموعه مقالات ارزشمندی از تألیفات و سخنرانی‌های ادیبان بزرگی هم‌چون؛ امیری فیروزکوهی، محمد امین ریاحی، عبدالحسین زرین کوب، برات زنجانی و... در باب سبک مذکور و زندگی صائب تبریزی و شعر اوست که از جمله منابع شایان توجه در این موضوع به حساب می‌آید.

۶- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۳: این کتاب نیز هم‌چون آثار دیگر که درباره‌ی تاریخ ادبیات نگاشته شده‌اند، شامل توضیحاتی مجمل مبنی بر معرفی وضع سیاسی و وضع اجتماعی ایران در دوره‌ی مذکور است که در کنار آن مباحثی نیز در باب عقاید و مذاهب و وضع علوم مختلف اعم از علوم شرعی و عقلی و ادبی ذکر شده و به دنبال آن به بررسی وضع عمومی زبان و ادب فارسی و سبک شعر و نثر، وضع عمومی شعرا و نویسندگان، موضوعات شعر و نثر و اختصاصات و ویژگی‌های کلی و دوره‌ای آنها پرداخته است و سپس شاعران و نویسندگان آن روزگار را معرفی می‌کند.

۷- کلیم همدانی، دیوان، تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۹: این کتاب علاوه بر اینکه شامل تمامی دیوان کلیم از جمله؛ قصاید، ترکیب‌بندها، ترجیع بندها، مقطعات، تاریخها، مثنوی‌ها، غزلیات و رباعیات است، مشتمل بر مقدمه تعلیقات نسبتاً جامع و کاملی نیز در باب بسیاری از موارد مربوط به زندگی و شعر کلیم، خصایص شعری، اتفاقات مهم، نظر دیگران در باب کلیم، اخلاق و منش، وفات و مدفن و ... است.

۷- نصرآبادی، محمداطاهر، تذکره نصرآبادی، تصحیح و تعلیقات محسن ناجی نصرآبادی، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۳۷۸: این تذکره که در نیمه‌ی دوم قرن ۱۱ هـ ق تألیف یافته، شامل شرح حال و آثار قریب هزار شاعر عصر صفوی و معاصران نگارنده‌ی آن است که به نام شاه سلیمان صفوی تألیف شده و علاوه بر احیای نام شاعران مذکور، اخلاق و احوال

آن دوره و بسیاری از مطالب مهم تاریخی را هم نشان می‌دهد و برای پژوهشگرانی که می‌خواهند به حقایق عهد صفوی پی ببرند، بی‌نهایت مفید است.

مقدمه

ابوطالب، معروف به طالبای کلیم و خَلَق‌المعانی ثانی، در سال ۹۸۰ هـ.ق (انوشه: ۱۳۸۶، ج ۴، ۲۰۸۸) یا ۹۹۰ هـ.ق (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۱۶) در همدان متولد شد^۱ و مدت زیادی از دوران جوانی خود را در کاشان سپری کرد، به همین خاطر بحث در باب همدانی یا کاشانی بودن او نیز به یکی از موارد اختلاف در میان تذکره نویسان تبدیل شده است و نمی‌توان پاسخی قطعی برای آن پیدا کرد و به‌جزء چند بیتی از خود کلیم که آنها نیز توجیه‌پذیر و محتمل ایهام می‌باشد، مدرک ثابت و متقنی برای موضوع به دست نیامده است.

کلیم دوران جوانی خود را در ایران و در شهرهای کاشان و شیراز به تعلیم و فراگیری علوم مختلف مشغول بود و در ابتدای جوانی، در حدود ۲۰ الی ۲۵ سالگی راهی سفر هندوستان شد، ولی بنابر دلایلی در سال ۱۰۲۸ هـ.ق به ایران بازگشت، اما اوضاع بد اجتماعی و شرایط ناگوار حاکم بر جامعه‌ی ایرانی، خاطر او را آزرده ساخت و پس از تحمل دو سال زیستن در ایران، در سال ۱۰۳۰ هـ.ق سفری دیگر به دیار هند را پیش گرفت و چنان موافق طبع وی قرار گرفت که به بازگشت نیندیشید و با مرگ در آن دیار خاتمه یافت.

می‌دانیم که پادشاهی صفوی در سال ۹۰۷ هجری پس از جنگ و نبردهای فراوان و فتوحات نظامی بسیار، با تاج‌گذاری شاه اسماعیل در تبریز آغاز شد و جانشینان او، شامل هشت نفر حدود دو قرن بر ایران حکومت کردند که گاه با نتایجی مثبت هم‌چون؛ ایجاد وحدت و یکپارچگی سیاسی در ایران و تشکیل دولت متمرکز و قوی، آثار قابل ملاحظه داشت و زمانی نیز با تأثیر منفی و همراه با ایجاد سختی‌ها و مشکلات و مصائب بسیار، فضایی را پدید می‌آورد که تحمل زندگی را بر مردم، دشوار می‌کرد.

ایام عمر کلیم، مصادف با زمامداری شش تن^۲ از شاهان صفوی بود که در باب نحوه‌ی کشورداری و شیوه‌ی اخلاقی و رفتاری و اعتقادات دینی آنان در تذکره‌ها و کتب تاریخی اشارات قابل تأملی ذکر شده که آگاهی از آن می‌تواند در تبیین بحث، مؤثر باشد. جوانی کلیم در دوران حکومت سلطان محمد خدابنده، شاه عباس اول و شاه صفی سپری شده و دوره‌ی کودکی و انتهای پیری او، در زمان طهماسب اول و عباس دوم سپری شده است

که به شهادت تاریخ؛ دوره‌ی سلطنت یازده ساله‌ی محمد خدابنده، دوره‌ی نابسامانی، بی‌ثباتی و آشفتگی در تاریخ دوران صفویه قلمداد می‌شود و در چنان شرایطی ظلم و ستم بر مردم و پایمال شدن رعایا امری رایج و عادی بود (ترکمان : ۱۳۵۰، ج ۱، ۳۶۱) به گونه‌ای که حتی شهر سبزوار و اهالی شیعی و شدیداً متعصب آن نیز از قتل و غارت اردوی شاه و ولیعهد او در امان نماند. این بی‌ثباتی و آشفتگی، در پی خود، در هم ریختن منزلتها را نیز به دنبال داشت و حتی علما و نهاد دینی و مقدسات نیز از این امر مستثنی نماندند» (قمی : ۱۳۶۳ ج ۲، ۷۵۳) و با وجود آنکه محمد خدابنده، شعار اتکا به دین همواره بر زبان داشت اما : «چون نهال آمال و شجره‌ی وجود عدیم‌المثال پادشاه فرخنده خصال... پرورش یافته بود، در ایام قوت و استیلا‌ی کامرانی و قدرت بر استیفای مستلذات نفسانی آنچه از لوازم طبع بهجت آور و نفس عشرت‌پرورش بود، غالب اوقات بل تمامی ساعات را به اشتغال آن امور مستغرق گردانید، در حصول آرزوها جهد بلیغ می‌نمود و به مراسم لهو و لعب و مشغولی به لوازم عیش و عشرت و طرب و صحبت با نوش لبان شکر گفتار و سیم تنان ناهید طلعت خورشید رخسار قیام و اقدام فرموده به این شیوه دلپذیر و طریقه ناگزیر شب را به روز و روز را به شب می‌رساند... (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۷۳) و شخصاً عنصر عیاش و غیر متشرعی بود که در عین حال برای مردم جامعه، حدّ و حدود شرعی مشخص کرده و با فرمانهای صریح و محکم، آنها را بر رعایت احکام شرع و منع فسق و فجور مجبور می‌ساخت.^۳

شاه عباس اول، دیگر حکمران هم عصر اوست که از وی با خصایص اخلاقی و رفتاری متفاوتی یاد کرده و وی را مردی بذله‌گو، هنرور، صاحب عزم، خوش حافظه، نیرومند، جنگ‌آور و در عین حال مستبد، زودخشم، هوسباز، بدگمان، و بی‌رحم و اهل همه گونه اعمال خلاف شرع توصیف کرده‌اند که هر چند در امنیت بخشیدن به کشور و بیرون راندن دشمنان خارجی مؤثر بود، اما متأسفانه بدگمانی و بی‌رحمی و خودکامگی او چنان پیامدهای ویرانگری داشت که بسیاری از دستاوردهای اجتماعی - سیاسی وی را در مدتی کوتاه پس از درگذشتش یکباره بر باد داد. (وحیدا : ۱۳۸۷، ۲۶۱-۲۶۲) و اعمال متعارض و متناقضی از وی سر می‌زد، هم‌چون؛ شدت خشونت او در برابر کسانی که مرتکب پاره‌ای مناهی و اعمال خلاف شرع شده بودند^۴، در حالی که از سوی دیگر، شاه، ارکان دولت را به شرب شراب وامی‌داشت (افوشته‌ای نطنزی : ۱۳۵۰، ص ۶۱۱) و خود فردی شراب‌خوار بود که از

تشکیل مجالس شراب‌خواری و مستی امرا و حتی اقدام به این عمل در میدان شهر و در ملاء عام ایایی نداشت و در عین حال، به جهت تظاهر به دین‌داری و رعایت تعالیم شرعی، در سال ۱۰۲۹ فرمان منع شراب‌خواری صادر کرد.^۵ هر چند که این فرمان نیز پایدار نماند و مجدداً شراب‌خواری را آزاد نمود (پیترو دل‌واله : ۱۳۸۴، ۲۹۴)^۶ اما دوران حکمرانی دیگر پادشاه این دوره، یعنی شاه صفی را باید دوره‌ای بسیار خفت‌بار و یکی از دوره‌های سیاه سلطنت صفویان و آغاز فرایند ضعف و انحطاط دولت آنان دانست و یقیناً در ایران دوره‌ای به این خون‌آلودی و بی‌شفقتی هرگز نبوده و سلطنت او را می‌توان یک سلسله‌ی بی‌انقطاع از بی‌رحمی و خونریزی توصیف نمود (براون : ۱۳۶۶، ۱۲۹)^۷ وی نیز به جهت نشان دادن اهتمام دولت صفوی به مذهب در ظاهر به دستورات و آداب و مناسک دینی و مذهبی عمل می‌کرد و زمانی که «به سعادت خاک آستان سیدالشهدا علیه‌السلام مشرف شد به جاروب-کشی و خدمات آستانه‌ی مقدسه قیام و اقدام نمود. (استرآبادی : ۱۳۶۴، ۲۴۲) و علی‌رغم اهتمام به نماز و رعایت جوانب شرعی، اسیر شراب و شرب آن بود و سرانجام نیز جان خود را بر سر آن گذاشت و به خاطر افراط و زیاده‌روی در شراب‌خواری درگذشت. (استرآبادی : ۱۳۶۴، ۲۶۰) یک بار نیز در سال ۱۰۳۹ و در اوائل سلطنتش، فرمان منع شراب صادر کرد، اما دیری نپایید که شاه منع خود را برداشت و مجدداً روی به شراب آورد. (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۲۶)

اوضاع و احوال اجتماعی ایران در نگاه و شعر کلیم :

در این دوران که تندباد و بلا و فتنه از هر سوی می‌وزید... و در جامعه‌ای که هنوز بر پایه‌های محکمی استوار نشده بود، زندگی مردم هر روز به نوعی دستخوش اجبارهای ضد و نقیض بود؛ از تراشیدن ریش تا قرق شراب و تنباکو و فشار متعصبان و ظاهرپرستان. به همین خاطر، نامرادی اهل فضیلت و معنی، کامیابی سفلگان و سبک‌مغزان، برای شاعر حق‌بین و آزاداندیش بسیار دردناک بود. (ریاحی : ۱۳۷۱، ۶۹) چرا که «در جامعه‌ی صفوی قدرت، دام جمعی روحانی‌نما و متظاهر بود که در جامعه‌ی شریعت و ریاضت، خلق را می‌آزردند و مالشان را به غارت می‌بردند، به علاوه که جهل و فقر و نابرابری هم، حکم فرما بود» (امیری فیروزکوهی، ۱۳۷۱: ۲۲۰)

در چنین اوضاعی که بهانه‌ی وابستگی به دین، مردم و جامعه را متأثر ساخته بود و حکام صفوی، (صرف نظر از خدماتشان) بسیاری از موازین و رسوم و آیین‌های پیشینیان را دگرگون ساخته و در هم پاشیده بودند، بیشتر شاعران، چه آنانی که در متن حوادث قرار داشتند و چه آنانی که از ثقات این سخنان را شنیده بودند، به انعکاس این مسائل در اشعارشان اقدام می‌کردند.

کلیم همدانی نیز از گروه شاعرانی است که از اوضاع و احوال جامعه و مردم ایران زمین در این روزگاران، غافل نمانده و به اشکال مختلفی این موضوعات را به خامه‌ی سخن، منقش کرده و به تصویر کشیده است.

اساسی‌ترین موضوعات مطرح در جامعه‌ی عصر صفوی را از دیدگاه و نگاه کلیم، می‌توان متشکل از شش مورد دانست که با خامه‌ی سخن به تصویر کشیده شده‌اند:

الف: نامنی و تشنج

کلیم اوضاع و احوال ایران و شرایط خاص آن را که در اثر سیاستهای متناقض صفویان، دچار فراز و نشیب بسیاری شده بود، به خوبی درک می‌نماید. او در این روزگار پر از جنگ و ستیز که یا خود شاهد ریختن خونهای فراوان بوده یا از زبان دیگران به کرات شنیده است، در تصویری فراوانی خونهای ریخته شده را تا بدان حدّ می‌داند که مردان از آن، چهره خضاب می‌کنند:

مرد در کشور ما گونه به خون رنگ کند کین خضابی است کز آن پیر جوان می‌گردد
(ص ۴۴۳، غ ۳۹۳، ب ۳)

او معتقد است در روزگاری که بی‌رحمی، صفت گسترده و شایع زمانه بوده، تنها موجود دارای رحم و مروت، اجل است که آدمیان را از مصائب و آلام زندگی راحت می‌کند:

رحم در عالم اگر هست اجل دارد و بس کاین همه طایر روح از قفس آزاد کند
(ص ۳۳۵، غ ۲۰۰، ب ۲)

آن هم زندگی در روزگاری که غم و اندوه و مصیبت و یزگی فراگیر و همگانی جامعه شده است:

در دیار ما مصیبت دوستی عام است عام گر چراغی مرد در یک شهر ماتم می‌شود
(ص ۳۹۳، غ ۳۰۴، ب ۷)

فراگیری و عام بودن غم و اندوه در کنار فقر و تنگدستی، عاملی شده که مردم اگر زنده بمانند از عیش و شادمانی بی‌بهره باشند:

عیش تنگ ما کلیم از تنگدستی‌های ماست دست خالی را کسی در گردن مینا ندید
(ص ۳۴۶، غ ۲۱۹، ب ۹)

حتی اگر عیشی هم به کسی رو کند، خالی از اندوه و غم نبوده و به عیدِ نوروزی می‌ماند
که در ماهِ غم‌فزای محرم واقع شده باشد :

عیش هم اگر رو دهد بی تلخی اندوه نیست هم‌چو نوروزی که واقع در محرم می‌شود
(ص ۳۹۳، غ ۳۰۴، ب ۲)

مردم محروم مانده از عیش و نعمت در روزگار قحطی آرزو، بسان کودکانی هستند که شیر
در پستان مادرانشان خشک گشته و فقط می‌توانند بر ایام گذشته‌ی پر نعمت که دستیابی
به آرزوها سهل بود افسوس بخورند :

در کنار مادر دهریم طفل روزه‌دار رفت ایامی که پستان امل پر شیر بود
(ص ۳۷۰، غ ۲۶۰، ب ۴)

فراگیری غم و اندوه و تنگدستی و دست نیافتن به مراد و آرزو، اوضاع جامعه را به گونه‌ای
در آورده که دوست به حال دوست رحم نمی‌کند و تنها آفت آنها به یکدیگر می‌رسد :

از دوستان رسد همه آفت به دوستان چشم صدف سفید ز آب گهر بود
(ص ۴۴۹، غ ۴۰۳، ب ۱۰)

کسی نیز غم‌خواری دیگری نمی‌کند و هر کس بخواهد به دیگری مددی برساند به درد و
رنج فراوان گرفتار آید :

کس نیست درین زمانه غم‌خوار کسی دوری است که کس نمی‌شود یار کسی
هم‌چون ناخن سرش سزای تیغ است هر کس گرهی گشاید از کار کسی
(ص ۵۷۱، رباعی ۳)

هر کس هم بخواهد صداقت را پیشه ساخته و حق‌گویی کند، سختی‌ها و رنج‌های فراوان
و پی در پی در انتظارش خواهد بود :

که هم‌چو آینه در دهر حق نمایی کرد که او نه منتظر کلفت دمام شد؟
(ص ۳۵۳، غ ۲۲۹، ب ۴)

مردم زمانه هم متأثر از اوضاع و احوال اجتماعی ناپاک شده‌اند :

ز خلق غیر تری سر نزنند نمی‌دانم چه آب بود که داخل به خاک آدم شد
(ص ۳۵۳، غ ۲۲۹، ب ۵)

تنگ چشمی و فرومایگی نیز، رهاورد گناهکاری و ناپاکی مردم جامعه است که باعث می‌شود انسانها به یکدیگر رحم نکرده و به واماندگان یاری نرسانند:

عصای کور می‌زدند اهل عالم از خست
توقع از که می‌داری که گیرد دست وامانده؟
ص ۵۴۱، غ ۵۵۸۰، ب ۸

حسرت به حال امروز باعث می‌شود که کلیم گذشته را به خاطر آورد و از روزگاری یاد کند که نشانی از ستم و ظلم در آن وجود نداشت و مرگ و دردهای متعدد و دشمنی‌های فراوان و سخت‌دلی‌های بی‌شمار شایع نشده بود:

پیش از این دوران ستم‌پرور نبود	آسمان ز اینگونه بد اختر نبود
عمر چون ایام بیماری مرگ	هیچ امروزش ز دی بدتر نبود
آنقدر پیکان که در یک زخم داشت	در دکان هیچ پیکان‌گر نبود
	(ص ۴۱۵، غ ۳۴۴، اب ۳-۱)

ب: رواج ریاکاری

زمانی که اوضاع یک جامعه متشنج شود و مصیبت و رنج و سختی‌های متعدد از یک سو گسترش یابد و از سوی دیگر، پادشاهان و حاکمانی که زمام امور مردم و مملکت را در دستان خود دارند، دین را محلّ اتکای خود در حکمرانی قرار دهند، اما ظاهر و باطن برخی از آنها در امور دینی و شرعی یکسان نباشد و در ظاهر خود را مقید به دین و دستورات و تعالیم شریعت دانسته ولی در باطن و خفا به هر فسق و فجور و عمل ضدّ دینی مبادرت ورزند، چنین رفتار و عملی، باعث می‌شود که سایر قشرها چه در سطح رجال درباری و چه در سطح عامه‌ی جامعه نیز به این صفت رذل آلوده شده و ریاکاری و دورویی در دیندار جلوه کردن و متشرع‌نمایی از صفات رایج این روزگار گردد و اوضاع و احوال اجتماعی و مردم جامعه را تحت تأثیر قرار دهد که این موضوع مورد اعتراض بسیاری از شاعران این دوره از جمله کلیم قرار گرفته است.

لازم به ذکر است در اشعار کلیم می‌توان رواج ریاکاری در این دوره را به دو گونه تقسیم نمود:

۱- ریاکاری دینی ۲- ریاکاری عام

۱- ریاکاری دینی:

در معرفی رفتار و اعمال شاهان صفوی، گفتیم آنان برای اینکه در ظاهر خود را افرادی متدین و پای‌بند و معتقد به تعالیم دین و قوانین شرعی معرفی نمایند، فرمان‌هایی در باب

منع شراب‌خواری و بستن در میکرده‌ها صادر می‌کردند، ولی شخصاً از قوانینی که خود وضع می‌نمودند، پیروی نکرده و همچنان به شراب‌خواری و باده‌نوشی ادامه می‌دادند. وجود اختلاف در آشکار و پنهان رفتار و کردار آنان، عامل و سبب اشاعه‌ی فرهنگ رذل‌ریکاری در جامعه و مورد اعتراض فراوان صاحبان خرد و اندیشه قرار گرفته بود تا با تازیه‌ی اشعار و شلاق سروده‌های خود، بر سر و روی ریاکاران دینی بتازند و آنان را سرزنش کنند... کلیم نیز از جمله شاعرانی است که ریاکاری زاهدنمایان در مذاقش خوشایند ننموده و اعمال و رفتار آنان را به نقد گذاشته و گاه به تمسخر از این جماعت یاد می‌کند. گفتنی است در میان جامعه‌ی ایرانی، بر خلاف دستورات حکومتی مبنی بر منع شراب و شراب‌خواری، نه تنها از این موضوع کاسته نمی‌شود، بلکه مسکرات و مواد مخدر دیگری هم‌چون؛ بنگ و چرس و تریاک و شیره و معجون سکر‌آوری با نام کیف حلال در میان مردم و در قهوه‌خانه‌ها که تبدیل به پایگاهی برای استعمال این مواد گشته، رواج و فراوانی پیدا می‌کند که به این موضوع نیز در شعر کلیم و بسیاری از شعرای معاصرش اشاره شده است.

باری، کلیم از بستن در میکرده‌ها چنین سخن می‌گوید:

زینت میکرده افزود درش تا بستند گل بماند چو کسی کم به گلستان آید
(ص ۴۴۳، غ ۳۹۲، ب ۷)

کلیم ضمن اشاره به صدور فرمان بستن در میکرده‌ها توسط شاهانی که خود اهل شراب‌خواری هستند، می‌گوید باید مراقب گزند کسانی بود که مستی را جزء خود، برای افراد دیگر عیب دانسته و از ترس آنان باید پنهانی باده نوشید :

زمانه‌ای است که مستی ز بلبان عیب است بسان غنچه درین باغ، باده پنهان کش
(ص ۴۶۲، غ ۴۲۳، ب ۴)

او زاهدان ریایی را که آشکارا و در ظاهر زهد می‌ورزند و در خفا و نهانی باده می‌نوشند و انتظار رسیدن به فردوس و بهره از جوی شیر بهشتی دارند، مورد سرزنش قرار داده و گفته است:

باده‌ی پنهان به زهد آشکار آمیختند جوی شیر زاهدان ترسم که جوی خون شود
(ص ۳۹۵، غ ۳۰۸، ب ۵)

در بیتی زیبا و در بر دارنده‌ی مفهوم ریشخند و تمسخر ضمن بازی شاعرانه با واژه‌ی «تر»، دامن زاهدان را چنان «تر» می‌داند که اگر با اخگر برخورد کند، در اثر تری و رطوبت بیش از حدّ و اندازه‌ی دامن آنها به جای دود، از میان آتش سبزه می‌روید :

زاهد از تردامنی دامن چو بر اخگر زند سبزه جای دود از آتش همان سر برزند
(ص ۳۶۳، غ ۲۴۵، ب ۱)

کلیم نیز به شیوه‌ی حافظ که او روزگاری شاهد بسته شدن در میکرده‌ها به فتوای شاه محتسب و رواج ریاکاری در دیار خود بوده و به زیباترین اشکال و گاه در قالب طنز و ریشخند به سرزنش زاهدان ریاکاری که اعمالشان در خفا و خلوت، تفاوت دارد پرداخته^۸ و در بیتی رندانه و با چاشنی طنز و به ریشخند، دلیل و علت استفاده‌ی شیخ و زاهدان شهر را از باده، ساختن گلی حاصل از آمیختن می و خاک تسبیح معرفی نموده است، چرا که آنها به فکر علاج مشکلات دین هستند و می‌خواهند با این گل، سوراخ و رخنه‌های فراوان ایجاد شده در دین را ترمیم نمایند :

شیخ شهر از باده خاک سبزه را گل ساخته فرصتش بادا علاج رخنه‌ی دین می‌کند
(ص ۳۴۱، غ ۲۱۱، ب ۸)

در شب آدینه هم که شب رونق طاعت و عبادت است و مساجد، حال و هوای دیگری دارند، شیخ شهر به جای رفتن به چنین جایگاهی و بر مسند ترویج تقوی تکیه زدن، تزویر و ریا، پیشه ساخته است و پنهانی و فریبکارانه راه میخانه را می‌جوید:

شب آدینه به دربوزه‌ی میخانه‌ی شهر شیخ پنهان رود از راه و به بازار آید
(ص ۳۶۶، غ ۲۵۱، ب ۹)

زاهدان ریاکار، هم‌چنین در مکتب تعلیم و آموختن، شاگردان کودنی هستند که نه تنها از عمل، بلکه از علم نیز خالی هستند :

زاهد ز بس به مکتب تعلیم کودن است استاد خواهد از همه کسب هوا کند
(ص ۴۳۸، غ ۳۸۴، ب ۳)

کلیم بار دیگر این ریاکاران را مورد تمسخر قرار داده و می‌گوید؛ این شاگردان کودن و ریاکار، زمانی که نمی‌توانند از مجلس درس و بحث بهره ببرند، اگر کتاب‌هایشان را نیز بفروشند و خرج باده کنند، منعی بر آنان نیست و حتی این کار برای آنها شایسته‌تر از دنبال کردن درس و بحث است :

ز درس و بحث چو کیفیتی نیافت به جا بود کتاب داده اگر شیخ شهر و باده کند

(ص ۵۴۴، غ ۵۶۴، ب ۶)

در این روزگار، ریاکاری اهل شریعت تا بدان جا رسیده است که مفتی شهر به صفات پست آلوده است و در عین حال، فتوای شرعی می‌دهد:

گر چه خود گشته زن حرص و طمع می‌گوید مفتی شهر که یک زن به دو شوهر ندهند
(ص ۳۴۵، غ ۲۱۶، ب ۶)

طاعت و عبادتِ راهنمایان و مرشدانِ اهل شرع به دلیل آلوده بودن به ریا و انجام فریاض به امید وصال حوریان بهشتی، همانند آه هوسبازان بی تأثیر است و ریاکاری باعث شده که اندک راستی و صداقت در وجود راهنمایان دیده نشود:

طاعت زاهد چو آه بوالهوس بالا نرفت زن که معراج امید او وصال حور بود
رهنمایان زمان ما همه ره می‌زنند زن میان گر راستی دیدم عصای کور بود
(ص ۳۷۵، غ ۲۷۰، ب ۷)

آنها چنان از راه اصلی خود دور شده‌اند که ممکن است از هوش رفته و خود نیاز به راهنما پیدا کنند:

آن قدر می‌رود از راه برون مرشد شهر که گر از هوش رود راهنما می‌خواهد
(ص ۳۹۶، غ ۳۱۰، ب ۹)

از آن رو که این ریاکاران زاهدنما فقط به فکر یافتن نام و آوازه هستند باید مراقب بود که فریب آنان را نخورد:

فریب شیخ مخور کز پی بلندی نام وجود او چو علم سر به سر عصا و رداست
(ص ۱۶، قصیده، ب ۱۹)

چرا که کارهای آنها یکسره از روی ریا و طمع است و به دست گرفتن تسبیح و نشان دادن ظاهر پاک، دامی است برای فریب مردم:

شیخ از مسواک، دندان طمع را تیز کرد سبچه را هم بهر تخم شید دست آویز کرد
(ص ۳۵۶، غ ۲۳۵، ب ۱)

زهد خشک محتسب ضمن به هراس افکندن مردم، حتی بهار این روزگار را بی‌طراوت ساخته و باعث شده که از عیش نشانی باقی نماند:

در بهاری این چنین از زهد خشک محتسب ساغر ما تا تر شود در زیر دامان می‌نهم
نه صراحی غلغلی دارد نه ساغر خنده‌ای گوش چندان که بر بزم حریفان می‌نهم
(ص ۴۸۰، غ ۴۵۶، ب ۳ و ۲)

در اندک عیشی هم که ممکن است مخفیانه برپا شود به خاطر فراوانی دیده‌ی بد باید مواظب بود و باده را حتی از چشم ساغر نیز پنهان نمود :

در کمین عیش از بس دیده‌ی بد دیده‌ایم باده را از چشم ساغر نیز پنهان می‌کنیم
(ص ۴۷۸، غ ۴۵۲، ب ۳)

کلیم همچنین در چند جا به توصیف افرادی پرداخته که فقط به خاطر خودنمایی و عابد و زاهد نشان دادن خویش در نزد پادشاهان، به عبادات مبادرت ورزیده و نماز بی‌وضویشان هم از ترس دیگران است :

نیستت گاه نماز از ضعف قدرت بر قیام لیک پیش پادشاه استاده تا شب بی عصا
این نماز بی‌وضویت هم ز ترس مردم است در جماعت حاضری تا بیشتر باشد گوا
حوض می‌باید ده در ده به هنگام وضو می‌کنی از پنج فرض اما به یک وقت اکتفا
روزه می‌گیری ولی آن نیز از بهر شکم شام چیزی می‌خوری تا صاف گردد اشتها
می‌دهی یک حبه تا ده از خدا گیری عوض وین تصدق نیز ناشی گشته از اخذ ربا
ساکن بیت‌اللّهی اما گر از دست آیدت خانه را نزدیکتر سازی به بازار منا
محض شید است این که دامن از جهان درچیده‌ای می‌دمد در خلوت بوی ریا از بوریا
در بن هر مو یزید خفته‌ای داری و باز آه حسرت می‌کشی در آرزوی کربلا
(ص ۵، قصیده، ابیات ۶ الی ۱۹)

۲- ریاکاری عام :

منظور از این نوع ریاکاری، دورویی و نفاقی است که به هر قصد و نیتی صورت پذیرد، همانند این بیت که کلیم ادعا کرده در این دوره، صادقانه و خالصانه نمی‌توان در دل کسی جا نمود، بلکه باید منافقانه در این راه قدم برداشت :

پسند خاطر یک تن نیم چه چاره کنم که بی نفاق به یک دل نمی‌توان جا کرد
(ص ۴۲۳، غ ۳۵۴، ب ۲)

کلیم ضمن گلایه از اوضاع موجود، در جای دیگری در همه جا مورد قبول واقع شدن را نتیجه‌ی نفاق و ریاکاری دانسته و می‌گوید :

کسی که موم صفت چرب و نرم شد ز نفاق به مجلس غم و شادی چو شمع محرم شد
(ص ۲۵۳، غ ۲۲۹، ب ۲)

ج : خواری ارجمندان و منزلت یافتن حقیران و بی اصل و نسبان

رواج ریاکاری و فریب و مکر در یک جامعه، تبعات زیادی به دنبال خواهد داشت. یکی از پیامدهای بسیار زیانبار و غیر قابل جبران ناشی از آن، که ریشه و پایه‌های یک جامعه را به تباهی خواهد کشاند، ایجاد فرصت برای افراد نالایق و بی‌اصل و نسب و عاری از هنر و ارزش خواهد بود تا بتوانند با بهره از ریاکاری و حقیر نشان دادن افراد ارزشمند در چشم صاحبان قدرت، خود به مقام و منزلت و جایگاه دست یافته و باعث بی‌اعتباری هنرمندان و انسانهای شریف و آزاده و با اصل و نسب و خواری و آزار و اذیت آنها گردند.

روزگار صفوی نیز از نمونه‌های بارز جوامع مذکور است که خواری ارجمندان و بزرگی یافتن و رفعت خسان و ناکسان رواج فراوان داشت و این عادت دیرینه‌ی فلک که در برخی ادوار، شرایط اجتماعی باعث ایجاد و ترویج آن می‌گردد، در این دوران مجال رشد پیدا کرد.

شاعران و نویسندگانی که روزگار زندگی را در چنین شرایطی سپری کرده و تحقیر شدن و از منزلت افتادن افرادی را دیده‌اند که پیشتر، از شأن و اصالت و ارجمندی و جایگاه والایی برخوردار بوده‌اند و در نقطه‌ی مقابل، کسان و خسان دون و فرومایه‌ای را نیز شاهد بوده‌اند که با دام نیرنگ و تزویر، مقام و جایگاهی رفیع صید کرده و بر مسندی تکیه زده‌اند که لیاقت و شایستگی آن را نداشته‌اند، تا جایی که برایشان امکان‌پذیر بوده، در آثارشان ضمن معرفی و توصیف شرایط موجود، به نکوهش و مذمت این امر مبادرت ورزیده‌اند.^۹

از جمله سخنورانی که در روزگار زندگی، ناظر و شاهد ترویج مورد مذکور در جامعه بوده، خلاق‌المعانی ثانی، کلیم همدانی است که با خلق تصاویر زیبا از گرمی بازار خار و خس نالایقان و غریب ماندن گل وجود فاضلان و اهل هنر، سخن می‌گوید:

بس که بازار خار و خس گرم است شاهد گل غریب گلزار است
(ص ۳۲۳، غ ۱۷۶، ب ۳)

او روزگار حکومت صفوی را دورانی می‌داند که دود وجود بی‌هنران مانع از رؤیت نور ستاره‌ی وجود اهل هنر گشته است:

دود سپند بی‌هنری چون شود بلند آتش زن ستاره‌ی اهل هنر شود
(ص ۳۸۳، غ ۲۵۸، ب ۷)

در اندیشه‌ی کلیم، قانون روزگارش، قانون گردباد است که جزء خار و خاشاک چیز دیگری را بالا نمی‌برد:

قانون گردباد بود روزگار را جزء خار و خس زمانه به بالا نمی‌برد

(ص ۳۵۲، غ ۲۲۸، ب ۹)

کلیم در توصیف نادانی و جهل حاکم بر دوران که به منزلت یافتن نادانان انجامیده و باعث شده بی‌هنران، خود را بسیار برتر بدانند با خلق تصاویری زیبا می‌گوید:

رواج جهل مرکب رسیده است به جایی که کرده هر مگسی خویش را خیال همایی
 ز طور مرتبه‌ی موسوی فرود نیاید به دست کور گر افتد درین زمانه عصایی
 زند به نغمه‌ی داوود طعنه صوت و صدایش زمانه بر گلوی هر خری که بست درایی...
 ز خاک بی مدد دستگیر هر که نخیزد زند به افسر خورشید نخوتش سر پایی
 (ص ۵۸۴، غ ۵۷۰، اب ۱۱ الی ۵)

او هم‌چنین از این روزگار که تاریکی جهالت بر آن سایه افکنده و معیار مشخصی برای نشان دادن حقیقت وجود مغروران منزلت یافته و تمیز بین دانا و نادان در آن وجود ندارد، تأسف و تحسر خود را بیان می‌کند و آرزو می‌کند که خورشیدی بر جامعه، پرتو افکند که نور آن بتواند میان جاهل و دانا، تفاوت را متمایز سازد:

ز دانه خرمن اهل غرور مایه ندارد رود به غارت اگر برخورد به کاه ربایی
 تمام در شب تاریک جهل یوسف وقت‌اند سری برآور ای شمع امتیاز کجایی؟
 (ص ۵۴۸، غ ۵۷۰، اب ۸ و ۹)

کلیم در جای دیگری ضمن اشاره به این نکته که هنر هنرمندان سبب شده که ریاکاران بی‌هنر با حسادت‌ورزی، باعث رسیدن خواری و زجر و ناکامی آنان می‌گردند:

هنر ما را چنین ناکام دارد چراغ خانه رختم را بسوزد
 (ص ۴۰۵، غ ۳۲۷، ب ۵)

می‌گوید؛ نالایقان و بی‌هنران با تکیه بر ریاکاری و خوار نمودن هنرمندان و بزرگان واقعی، خود را به پادشاهان نزدیک کرده و جایگاه و منزلت رفیع می‌یابند:

از بزرگان بیشتر دونان تمتع می‌ببرند قرب ساحل جزء خس و خاشاک از دریا ندید
 (ص ۴۰۵، غ ۳۲۷، ب ۵)

هر چند که این نزدیکی و رفعت به هیچ وجه باعث ارزشمندی و گراندردی و شرافت آنان نخواهد بود:

سفله از قرب بزرگان نکند کسب شرف رشته پر قیمت از آمیزش گوهر نشود
 (ص ۳۷۸، غ ۲۷۵، ب ۵)

و اگر چه دون پروری روزگار کاری می‌کند که آنان بتوانند مدتی کوتاه را با رفاه و منزلت سپری نمایند، اما تا زمانی که زندگی ادامه دارد بی‌ارزشی و پستی آنان برای همگان آشکار است :

رنگ خجلت از رخ گل تا قیامت ظاهر است غنچه‌ی نو کیسه گر چندین گره بر زر زند
(ص ۳۶۲، غ ۱۸۹، ب ۳)

باری اشارات کلیم به بی‌ارزش شدن هنر و هنرمند و خواری و زجر کشیدن آنها و در مقابل، کامروایی بی‌هنران فراوان است و در این موضوع تصاویر متعددی خلق کرده که به جهت پرهیز از اطناب، تنها به ذکر نمونه‌هایی که گاه به گلایه و شکوا از بخت و تقدیر و بازی چرخ گردون انجامیده، بسنده می‌کنیم :

همیشه اهل هنر را زمانه عریان داشت فسانه‌ای است که خم، جامه‌ی فلاطون بود
(ص ۳۲۹، غ ۱۸۹، ب ۲)

شیشه از سنگ آن ندید کلیم که من از بالش هنر دیدم
(ص ۴۸۶، غ ۴۶۶، ب ۸)

پیش پا را نتواند ز سیه روزی دید در کف هر که چراغی ز هنر یافته‌ام
(ص ۴۷۹، غ ۴۵۳، ب ۳)

حیرتی دارم که گردون چون به دانایان بد است او که نتواند میان نیک و بد تمیز کرد
(ص ۳۵۷، غ ۲۳۵، ب ۴)

انتخاب کام دونان تا به حدی شد که دهر بر فلک از دهرشان تغییر اختر می‌دهد
(ص ۳، قصیده، ب ۹)

فرع اگر باشد هنرور در حقیقت اصل اوست نزد دانا آهو از مشک است و گاو از عنبر است
(ص ۷۳، قصیده، ب ۵۳)

و سرانجام اینکه در این روزگار، هنرمندان از مواهبی که می‌بایست در پرتو کمالات خود از آنها بهره‌مند گردند کاملاً بی‌بهره مانده و نعمت و رفاه آنان به افراد دیگر یعنی نااهلان و ناکسان منزلت یافته رسیده است:

از کمال خویش ارباب هنر بی‌بهره‌اند دیگری می‌بیند آن گل‌ها که ما را بر سر است
(ص ۷۳، قصیده، ب ۵۰)

د : بی‌ارزش شدن سخن و شعر و شاعر

سیاست‌های دینی شاهان صفوی باعث بروز دگرگونی و تغییر در شیوه و آداب مرسوم سخنوری و شاعری ادوار متداول پیش از آنان شد و این بی‌توجهی به شعر و شاعری، از یک سو بدان انجامید تا دیگر مرجعی رسمی برای قضاوت و داوری در باب قدرت طبع شاعران، وجود نداشته باشد و هر کسی و با هر میزان دانش، فقط به اتکای توان منظوم کردن کلام، بدون تسلط و آگاهی از شرایط لازم، ادعای شاعری کند و شعر رسمی از دربار خارج شود و به کوچه و بازار راه یابد و بی‌اعتباری سخن و سخنوری را در پی داشته باشد،^{۱۰} که در کتب سبک‌شناسی، تاریخی و تذکره‌ها به این موضوع اشاره‌های فراوانی شده و توضیحات مکرر در این باره ذکر گردیده است که جهت پرهیز از اطاله‌ی کلام، فقط به ذکر خلاصه‌ای از آنچه در کتاب تحول شعر فارسی در این باره آمده بسنده می‌نماییم :

«با تأسیس سلسله‌ی صفوی دوره‌ی جدیدی که از بسیاری جهات با ادوار پیشین تفاوت داشت به وجود آمد، سلاطین صفوی چندان به شعر و شاعری اهمیت نمی‌دادند و مخصوصاً از مداحی و تملق‌گویی شاعران گریزان بودند تا جایی که مسیح کاشی بر اثر یأس از عنایت و التفات شاه عباس ایران را ترک گفت...» (مؤتمن ، ۱۳۵۵: ۱۷۳)

کلیم نیز که از زمره شاعرانی است که وضعیت سخنوری در ایران عصر صفوی را مناسب نمی‌داند و به انحاء متفاوتی به نشانه‌ی گلایه و در توصیف این موضوع و بی‌اعتباری سخن و سخنوری و شعر و شاعری، سخن گفته است. (موضوعی که در نهایت منجر به ترک وطن می‌شود)

از جمله نظرات او درین زمینه، بیان این نکته است که؛ شعر و سخن در این روزگار مایه‌ی ترقی و بهبود وضع سخنور نخواهد شد، چرا که سخن‌فهمان دیگر وجود ندارند و وقتی کسانی نباشند که سخن را بشناسند و تفاوت شعر نیک و بد را تشخیص دهند، حتی اگر شعر وحی هم باشد، بی‌فایده است:

از سخن حال خرابم نشد اصلاح پذیر هم‌چو ویرانه که از گنج خود آباد نشد
(ص ۳۷۲، غ ۲۶۳، ب ۲)

شعر اگر وحی است محتاج سخن‌فهمان بود چون ممیز در میان نبود چه سود از امتیاز؟
(ص ۴۵۴، غ ۴۱۰، ب ۸)

او عقیده دارد که هیچ بهره‌ای در این دوران از راه سخن به سخنور نمی‌رسد :
از سخن غیر زیان نفع سخن‌ساز نبود به صدف، جوهریان قیمت گوهر ندهند

(ص ۳۴۵، غ ۲۱۶، ب ۸)

نبردم از سخن خویش بهره‌ای که صدف به گوش از گوهر خویش گوشوار نکرد
(ص ۲۷۹، غ ۲۵۸، ب ۸)

درباریان صفوی نیز، چون سخندان نیستند، ارزش شعر را نمی‌فهمند؛ حتی اگر برترین شعر هم سروده شده باشد. (آنان فقط اشعاری را تأیید می‌کردند که به ستایش پیامبر و ائمه اختصاص داشت و به سایر اشعار و سروده‌هایشان التفاتی نداشتند که علت این امر هم در سیاست دینی آنها در امر حکومتی بوده است.):

شعرت کلیم اگر همه شعری نسب بود نبود بلند تا به سخندان نمی‌رسد
(ص ۴۸۳، غ ۳۸۳، ب ۱۰)

کلیم معتقد است که این پادشاهان (بنا بر دلیل ذکر شده و توجهی که تنها به یک نوع سروده داشتند) از درک سخن و سخنوری عاجز بوده و به ارزش شعر آگاهی نمی‌یابند:

بیگانه پی به دقت معنی نمی‌برد جزء آشنا به داد سخنور نمی‌رسد
(ص ۳۲۵، غ ۱۸۲، ب ۸)

به همین خاطر تصمیم می‌گیرد که در ایران و خطاب به شاهان صفوی شعر نسراید و ازین روی با ساخت تمثیل یا به عبارت دیگر در قالب صنعت اسلوب معادله یا ارسال‌المثل اعلام می‌کند:

در صحبت افسرده دلان شعر نخوانیم کس مروحه در فصل زمستان نفروشد
(ص ۳۶۸، غ ۲۵۶، ب ۸)

و از آنجایی که ایران فاقد شعر شناس و سخن فهمانی است که پشتیبان شاعران باشند، سرودن شعر را کاری عبث دانسته و شکوه کردن از آنها را بی‌فایده می‌خواند:

چون سخن فهمی و فریادرسی نیست کلیم چه عبث مهر خموشی ز دهن بردارم
(ص ۴۸۴، غ ۴۶۳، ب ۹)

مکن از تلخ کامان شکوه گر از شیرین‌زبانانی به عریانی بسازار با هنر هم پیرهن باشی
(ص ۵۵۶، غ ۵۸۳، ب ۱)

ه: جلای وطن و غربت‌گزینی

مجموعه عوامل مذکور اگر در سطح جامعه‌ای رواج یابد، سبب خواهد شد تا کسانی که توانایی و امکان مهاجرت را دارند، جلای وطن کرده و غربت را جایگزین ماندن در وطن نمایند. به ویژه اگر شاعر و سخنوری باشد که مکان مناسب و شخص حامی سخن در وطنش وجود نداشته باشد. کلیم در برخورد با این اوضاع به این پند و اندرز سعدی عمل می‌کند که می‌گوید: «از آن کشور که در آن از آسودگی بوی نیست»^{۱۱}

اگر پایبندی رضا پیش گیر وگر یک سواره ره خویش گیر
(سعدی، ۱۳۲۷: ص ۲۵۶)

چون امکان و توان رفتن از وطن برای او مهیا بوده و ایران آن روزگار را مکان مناسب زندگی نمی‌دانسته است، بار سفر بسته و ره خویش می‌گیرد که در سروده‌های او در باره‌ی شرایط سخت وطن و توجیه دلایل و عوامل منجر به اتخاذ تصمیم مهاجرت از ایران، اشارات و ابیات زیادی را می‌توان مشاهده کرد که در آنها، غربت و دوری از وابستگی‌ها را به ماندن در وطن ترجیح داده است:

از این جمله باورهای کلیم، اعتقاد به توانایی‌های درونی خویشتن است که غلبه بر هر گونه مشکلی را برایش سهل می‌نماید و در این باره می‌گوید؛ کسی چون من که می‌تواند از سنگ حوادث خانه بسازد، چرا باید مانند جغد در ویرانه خانه داشته باشد:

تا به کی باشیم طفیل جغد در ویرانه‌ها من که از سنگ حوادث می‌توانم خانه ساخت
(ص ۲۷۰، غ ۸۷، ب ۵)

در جای دیگری نیز در ترجیح غربت بر ماندن در وطن گفته است:

چون گوهر غربت ما به ز وطن خواهد بود در به در گو بکن گردش دوران ما را
(ص ۲۳۴، غ ۳۵، ب ۸)

کلیم خاک غربت را برای خود هم‌چون چشمه‌ی آب حیوان، حیات بخش جاودان می‌داند: خاک غربت در مذاقم آب حیوان می‌شود صبح روشن خاطر از شام غریبان می‌شود
(ص ۳۳۱، غ ۱۹۲، ب ۱)

و در توجیه سفرهای خود از ایران، شوره‌زاری خاک وطن را که بذر امید نمی‌تواند در آن رشد کند دلیل می‌آورد:

در خاک وطن تخم مرادی نشود سبز بیهوده کلیم این همه سرگرم سفر نیست
(ص ۲۹۱، غ ۱۲۰، ب ۹)

و چون در گلخن روزگار ایران، خود را چون دودی می‌داند، سوار بر باد به سفر پرداخته و در وطن آرام و قرار نمی‌یابد :

دودیم به گلخن زمانه ما را آرام در وطن نیست
(ص ۳۱۲، غ ۱۵۸، ب ۸)

او در مفاخره‌ای خود را هم طالع اشعار نغزی می‌داند که ارزشمندی آن سروده‌ها را به سفر در تمامی جهان می‌کشانند، از آن رو سفری بسان اشعار نغر را بهترین هنر برای خود برمی‌خواند :

هم طالع اشعار بلندیم به گیتی ما را هنری بهتر از آواره شدن نیست
(ص ۲۷۷، غ ۹۹، ب ۵)

در تصویری از گفتگوی بلبل و باغبان، نصیحت باغبان به بلبل رفتن از گلستان آشوب زده و خالی از وجود گل و سرشار از خس و خار است :

به عندلیب شنیدم که باغبان می‌گفت ز گلبنی که بود سرکش آشیان بردار...
وطن تمام خس و خار بی‌گل است کلیم برو سواد وطن را ز آشیان بردار
(ص ۴۵۳، غ ۴۰۸، ب ۹۵)

کلیم، بی‌منزلی شاعر و هنرمند در ایران را که از اصلی‌ترین عوامل مهاجرت و غربت‌گزینی محسوب می‌گردد، خواری آنان نمی‌داند، بلکه عدم درک و شعور مخاطبان (شاهان) را مانع از شناخت و درک ارزش و منزلت آنان می‌داند :

نه از خواری است گر قدر سخن را کس نمی‌داند به بازار جهان قیمت که داند آب حیوان را؟
(ص ۲۳۴، غ ۲۹، ب ۷)

او مخاطبان (شاهان) را جوهریانی می‌داند که حتی تفاوت ارزش میان رشته و جواهر را نمی‌دانند :

پیش این جوهریانی که در این بازارند قیمت رشته فزون‌تر بود از گوهر ما
(ص ۲۲، غ ۳۷، ب ۸)

هنر سخنوری خود را نیز بسان جواهری قیمتی می‌داند که کساد می‌تواند از ارزش آن بکاهد :

کم خریداری هنر باشد برای ما نه عیب کی توان بهر کساد طعنه بر گوهر زدن؟
(ص ۳۰۱، غ ۵۲۷، ب ۵)

از کشوری که تفاوت ارزش رشته و جواهر یکی است و برای جواهر هنر خریداری نیست باید سیل شد و بنیاد بیت و سخن را از ریشه کند و بار سفر بست تا از حزن و اندوه رهایی یافت و سختی‌های غربت را نیز باید آن‌گونه شیرین و سهل تصور نمود که حتی یاد بازگشت به چنین وطنی نیز در ذهن خطور نکند، چرا که هیچ جواهر و مرواریدی را تا به حال کسی ندیده است که دوباره به وطن اصلی خود یعنی دریای متلاطم بازگردد:

بکن بنیاد بیت و سیل شو کاخ سخن‌ها را چو از این شیوه دائم ساکن بیت‌ال‌حزن باشی...
چنان بر خویشتن اندوه غربت را گوارا کن که مانند گهر بیزار از یاد وطن باشی
(ص ۵۵۶، غ ۵۸۳، اب ۳ و ۸)

مرهم به داغ غربت ما کی نهد وطن گوهر ندیده‌ایم که دیگر به کان رسد
(ص ۴۱۹، غ ۳۵۰، ب ۵)

او معتقد است که سفر کردن از کشوری با ویژگی‌هایی یاد شده، نه تنها باعث بیچارگی نخواهد شد، بلکه سبب در زر نشستن سخنوران و شاعران می‌گردد:

تا از صدف جدا شده در زر نشسته است گر از وطن برید زیان گوهر چه شد
(ص ۳۶۷، غ ۲۵۴، ب ۴)

و هر شاعر و سخنوری که موفق به هجرت از وطن گردد به آرزوهای جهان دست خواهد یافت:

امروز آرزوی جهان در کنار اوست خوشوقت آنکه دست به دامان زین زند
(ص ۴۲۸، غ ۳۶۶، ب ۷)

شاعر در وطن مانده هم‌چون یوسفی است که تا به غربت نیفتد، عزیزی و بزرگواری نخواهد یافت:

در وطن خود، گهر آبله‌ای بیش نیست کی به عزیزی رسد یوسف نفروخته؟
(ص ۵۴۱، غ ۵۶۰، ب ۳)

هر چند که گهر تا به ارزش خود دست یابد، سختی‌های زیادی را باید تحمل نماید:
خون شد دلم چو لذت آوارگی شناخت تا در لباس موج گهر در سفر بود
(ص ۴۴۹، غ ۴۰۳، ب ۴)

اگر کشور مهر و وفا را کنایه از ایران بدانیم، به دلیل بد آب و هوایی حاکم بر کشور، بیماری و درد و رنج لازمه‌ی ماندن در آن خواهد بود:

کشور مهر و وفا بسیار بد آب و هواست تا در این ملکی دلا لازم بود بیماریت

(ص ۲۷۳، غ ۹۲، ب ۸)

سازگار کس نمی‌باشد وطن در هیچ ملک رشته را این کاهش تن جمله ز آب گوهر است

(ص ۷۳، قصیده، ب ۱۹)

در غم‌نامه‌ای ضمن بیداد از سختی‌های روزگار و توصیف جامعه‌ای که عیش و شادمانی موجود در آن از بین رفته، سبب سکوت سخنوران را ماندن در وطن دانسته و می‌گوید:

هرگز سر شکایت من و نمی‌شود این در گرفته شد، به روزن و نمی‌شود
بستم بسی به بال هما بهر امتحان یک بار بخت‌نامه‌ی من و نمی‌شود
خمیازه در خمار گشاید مگر لبم ورنه به حرف و صوت دهن و نمی‌شود
مجلس تهی ز عیش شد و ما همان خموش رهزن نماند و راه سخن و نمی‌شود
خاک وطن کلیم ز بس غم‌فزای شده است گل تا بود مقیم چمن و نمی‌شود
(ص ۳۳۶، غ ۲۰۲، اب ۱ الی ۵)

به این خاطر، سرانجام نیز کلیم از از وطن بریده و رخت برمی‌بندد:

آخر ز دست شوخی طفلان گریختیم جایی که اشک پی به سر ما نمی‌برد...
ز اینسان که از وطن همه طبعی بریده است صورت عجب که رخت ز دیا نمی‌برد
(ص ۳۵۱، غ ۲۲۸، اب ۳ و ۵)

و خود را چون جواهری می‌داند که پس از رفتن وطن، دیگر به آنجا بازگشتی نخواهد داشت:

چون گوهرم به سوی وطن بازگشت نیست این مرغ از آشیان به چه طالع پریده بود؟
(ص ۳۸۱، غ ۲۸۲، ب ۵)

با کنایه‌ی تعریضی هم، عیش و آسایش وجود نداشته را برای اهل کاشان باقی می‌گذارد:
کلیم آسایش و عیش وطن را برای اهل کاشان می‌گذارد
(ص ۴۴۲، غ ۳۹۰، ب ۸)

و: هند دوستی

زمانی که شرایط اجتماعی حاکم در کشوری، بدان بینجامد که اهل هنر و انسانهای ارجمند و دارای مقام و منزلت، در زندگی با رنج و سختی‌های متعدد مواجه گردند و به حدی تحقیر شوند که اندیشه‌ی مهاجرت و کوچ از وطن در اذهانشان نقش بندد، حالت و وضعیتی پیش می‌آید که باید تصمیم بگیرند کدام کشور را برای ادامه‌ی زندگی و تلاش جهت کسب و کار، انتخاب کنند. در این حالت است که با توجه به شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی

موجود در سرزمین هندوستان و پیشینه‌ی روابط دو کشور و سیاست صلح‌مدار و آرامش‌طلب پادشاهان آن دیار و حتی رواج و اعتبار زبان فارسی و ایرانیان در نظر آنان، بهترین مکان ممکن برای زیستن، همین کشور به حساب آمد و حتی برای شاعران نیز که در ایران، دربار و محلی را که پذیرای شعر آنان باشد نمی‌یابند، در هندوستان و در دربار شاهان آن دیار، مامن و پناهگاه محکم و قابل اعتمادی ایجاد می‌شود که شعردوستی پادشاهان آن دربار و ثروت بیکران و بذل و بخششهای فراوان به شاعران، باعث می‌گردد که سخن‌سرایان ایرانی آرزوی رفتن به هندوستان و بهره‌یابی از این خوان نعمت گسترده را همواره در ذهن داشته و مترصد لحظه‌ای باشند که زمینه‌ی سفر فراهم گردد.

این امر باعث می‌شود هنددوستی و آرزوی رسیدن به آن دیار به یکی از موضوعات مطرح در جامعه‌ی این روزگار تبدیل شود و «جلب منفعت و عزت و احترام و اندوختن ثروت، سبب عمده‌ی عزیمت شعرا به هندوستان گردد و در واقع هند شجره‌ی طیبه‌ای شود که هر کس دست به سوی او دراز می‌کند، ناامید نمی‌شد و از اثمار آن بهره‌ی کافی می‌گرفت» (صفا: ۱۳۷۳: ۵، ۴۸۸)

به همین خاطر است که در سروده‌های بسیاری از شاعران این دوره، اشارات فراوانی را در ستایش هندوستان و شاهان آنجا می‌توان مشاهده نمود از جمله، صائب تبریزی به صراحت و روشنی به این نکته اشاره کرده و می‌گوید هیچ شاعری در این دوران نمی‌توان یافت که آرزومند سفر به هندوستان نباشد:

اندیشه‌ی زلف تو چو عزم سفر هند در هیچ دل سوخته‌ای نیست نباشد

صائب: ۱۳۸۳، ج ۶، ص ۳۵۲۰

کلیم نیز از جمله شاعران و ایرانیانی است که هند دوستی و علاقه و اشتیاق به این سفر و وفور شادی و عیش و سرور در آن دیار را به اشکال مختلفی در سروده‌های خود بیان می‌کند و زندگانی در هند در اندیشه‌ی او بسیار شیرین و لذت‌بخش به تصویر درآمده و این امر باعث شده است که اشتیاق سفر در وجود او افزونی یابد و ماندن در وطن برایش جانگزای گردد:

ز رقص شادی آتش به زیر پا داریم
ز شوق هند، وطن بس که جان‌گزای شده است
ز موج، تیغ کشد دجله بر رخ بغداد
ز سیرچشمی در هند، دگه‌ی قناد
ز چو گردباد به یک جا نمی‌توان استاد
دکان زهرفروشی است در مذاق مگس
(ص ۳۴، قصیده، اب ۵۲ الی ۵۴)

او حتی شدت عشق عاشق و هواخواهی زلف جانان را در قالب تشبیه مرکبی با میزان
علاقه‌ی مفلس به هند مقایسه می‌کند :

هوای زلف تو دارد دلم چو آن مفلس که غیر هند به عالم مکان نمی‌یابد
(ص ۳۹۶، غ ۳۱۱، ب ۷)

او هم‌چنین جدایی از زلف معشوق را در تصویری دیگر با هندوستان و دست خالی از آن
دیار رفتن، قیاس می‌کند :

جدایی از خم زلفت دل بی صبر و طاقت را بسی مشکل بود چون مفلس از هندوستان رفتن
(ص ۵۱۶، غ ۵۱۸، ب ۳)

به دست آوردن مال و مکنت در هند و منفعت یابی به امید رهایی از شوربختی، انگیزه‌ی
کلیم را بیشتر می‌نماید :

سود سودای نمک ما را سوی کشمیر برد اعتباری بخت شور آنجا مگر پیدا کند
(ص ۴۰۱، غ ۳۲۱، ب ۳)

اوضاع اجتماعی یاد شده در وجود شاعر چنان تأثیری ایجاد نموده که دیگر حب و مهر
وطن در دلش جای ندارد و غریبی و رسیدن به هند را نه تنها بر آن ترجیح داده بلکه
وصول به هند همانند رسیدن به بهشت تلقی شده است :

در دل بدل حبّ وطن مهر غریبی است خوش وقت کلیم ار به بهشت دکن افتد
(ص ۳۷۷، غ ۲۷۳، ب ۹)

سرور، عشرت و مسرت و شادی و عیش موجود در هند - برخلاف ایران غم‌زده - که در
توصیف این سرزمین سروده شده از عوامل علاقه‌مندی کلیم به هندوستان است :

اسیر کشور هندی که از وفور سرور گدا به دست گرفته‌ست کاسه‌ی تنبور
به هر کجا فکنی چشم چون حباب قدح به غیر مایه‌ی عشرت نمی‌شود منظور
به هر کجا که نهی گوش چون جلاجل دف به جز حدیث مسرت نمی‌شود مذکور
(ص ۲۶، قصیده، اب ۱ الی ۳)

الطاف شاه جهان در حق شاعر و حتی تمامی غریبان و تهیدستان از دیگر عواملی است که
نه تنها کلیم بلکه با اغراقی شاعرانه، طفل درون شکم مادر را به امید بهره‌یابی از مواهب
این شاه، به سفر هندوستان برمی‌انگیزد :

غریب آن‌چه ندارد محبت وطن است به ملک پادشه کان یمین بحر یسار

ز همتش سفر هند را تهیدستی بضاعتی است که دارد ز سود ده صد عار
 ز جذب خاک رهش رو به هند نشیند چو طفل وا کند اندر مشیمه جای قرار^{۱۲}
 (تصحیح بیضایی، ص ۴۱۲، قصیده، اب ۳۷، ۴۸ و ۴۷)

شکوه این شاه، سفر به هند را ارزشمند ساخته است :

شکوهش هند را خوش کرده مسکن به شب روشن شودشان آسمان را
 (ص ۶۳، قصیده، ب ۴۶)

حتی اهل طریقت نیز برای کسب آداب شریعت، هند را ترجیح می‌دهند :

برای کسب آداب شریعت به هند آیند ارباب طریقت
 (ص ۱۷۴، مثنوی در تعریف کشمیر، ب ۱۷۵)

او حتی عقیده دارد که در هند، وابستگی به تعالیم و انجام واجبات دینی شایع تر _ از ایران _ است :

این زمان از سجده‌ی یزدان است پیشانی کبود هر سری کز صندل بت داشت از سرخی نشان
 (ص ۶۶، قصیده، ب ۲۷)

به طور کلی باید گفت که توصیف هند و کشمیر و محاسن و نیکی‌های آن دیار در اشعار کلیم فراوان است و غزلها و قصاید و مثنوی‌های بسیاری به این موضوع اختصاص دارد که مجال ذکر همه‌ی آنها نیست و به موارد مذکور بسنده می‌نماییم.

نتیجه‌گیری

در این تحقیق با بررسی اشعار کلیم همدانی، بازتاب و چگونگی اوضاع و احوال اجتماعی دوران حکوت صفویه در آئینه‌ی سخن وی مشخص و معرفی شد و معلوم گشت که این سخنور، شش پدیده‌ی اجتماعی را زائیده‌ی حکومت مذکور می‌داند که هر یک از این پدیده‌ها به تبع پدیده‌ی دیگر از درون جامعه رشد کرده است. با استشهاد به اشعار کلیم، عناوین این پدیده‌های اجتماعی عبارتند از : ۱- ناامنی و تشنج ۲- رواج ریاکاری ۳- خواری ارجمندان و منزلت یافتن حقیران و بی اصل و نسب ۴- بی ارزش شدن سخن و شعر و شاعران ۵- جلالی وطن و غربت گزینی ۶- هند دوستی

به عقیده‌ی کلیم، اولین وضعیتی که حاصل اعمال حاکمان مذکور است و در جامعه خود را نشان می‌دهد، «ایجاد ناامنی و تشنج» در جامعه و بین مردم است که زندگی همگان را مختل می‌سازد و منجر به پدیدار شدن پدیده‌ی ناشایست و غیر انسانی دیگری تحت عنوان

«رواج ریاکاری» می‌گردد، چراکه در جامعه‌ی متشنج ایران در هر لحظه امکان داشته بنا بر تصمیم یکی از پادشاهان صفوی که شعار و دست‌مایه‌ی حکومت آنها بر ستون دین‌مداری و تکیه بر شریعت و اجرای حدود الهی استوار بود - ولی هیچ یک از آنها شخصاً پایبند دین نبوده‌اند - اتفاقی روی دهد، فرصت مناسبی فراهم خواهد آمد تا ریاکاران با بهره از تزویر و مکر به فکر جلب منافع باشند و جماعتی اهل تزویر برای حصول سود و منفعت، در کسوت ریا خود را به دین منسوب سازند و ریاکاری دینی، رواج گسترده‌ای پیدا کند. از دیگر سو، ایجاد فرصت برای جماعت ریاکاری که با توسل به دین در راه کسب منافع شخصی حاضر به انجام هر کاری خواهند بود - و حکومت نیز خواهان چنان افرادی بوده - ضایعه و پدیده‌ی زبانباز دیگری را به دنبال خواهد داشت با تعبیر «**خواری ارجمندان و منزلت یافتن حقیران و بی اصل و نسبان**» چرا که چنین انسان‌هایی هیچ‌گاه تن به ریا و مکر نخواهند داد و شرایط مذکور را نمی‌پذیرند و بدین سبب افراد دون و بی مایه‌ای که خود استعداد و لیاقت رشد و ترقی را ندارند به تلاش جهت خوار کردن ارجمندان مبادرت می‌کنند. از طرفی، با توجه به سیاست دینی شاهان صفوی و بی توجهی آنان به شعر و شاعری، گروه دیگری از صاحبان اندیشه که جایگاه و پایگاه خود را از دست داده و با انواع خواری و رنج مواجه گشته بودند، شاعران و سخنوران هستند که در این روزگار، ارزشی برای سخن و شعر ایشان قائل نمی‌شدند و «**بی ارزش شدن سخن و شعر و شاعران**» را به عنوان پدیده‌ی اجتماعی بعدی نمایان ساخت. در چنین شرایطی است که جماعت بسیاری از بزرگان و شاعران و سخنوران به فکر «**جلای وطن**» می‌افتند و مهاجرت از ایران را برنامه‌ی خود قرار می‌دهند تا بتوانند با رفتن از ایران، باقی زندگی را همراه آسایش سپری کنند. این مورد هم باید پدیده‌ی اجتماعی دیگری حاصل از حکومت صفویان دانست. اما آنان که تصمیم به ترک وطن گرفته بودند، می‌بایست کشوری را برای سکونت برگزینند که شرایطی متناسب با اوضاع آنان داشته باشد و در این هنگام است که در می‌یابند، هندوستان سرزمین آرمانی و دلخواهشان است و ششمین پدیده‌ی اجتماعی با تعبیر «**هند دوستی**» و تمایل به سفر و مهاجرت به آن دیار، در اجتماع ایرانی خود را نشان داده و نمایان می‌گردد که شواهدی از اشعار کلیم در تأیید این موارد ذکر شده است.

پی نوشت‌ها :

^۱ - در منابع و مأخذ دیگر، سال تولد کلیم متفاوت ذکر شده و هیچ اتفاق نظری در این باب میان تذکره نویسان وجود ندارد و سال ۹۸۰ تا ۱۰۰۰ هـ ق برای ولادت او معرفی گردیده است.

^۲ - شاه طهماسب اول از ۹۳۱ الی ۹۸۴ هـ ق - شاه اسماعیل دوم از ۹۸۴ الی ۹۸۵ هـ ق - محمد خدابنده از ۹۸۵ الی ۹۹۶ هـ ق - شاه عباس اول از ۹۹۶ الی ۱۰۳۹ هـ ق - شاه صفی از ۱۰۳۹ الی ۱۰۵۲ هـ ق - شاه عباس دوم از ۱۰۵۲ الی ۱۱۰۵ هـ ق

^۳ - از جمله‌ی این موارد می‌توان به فرمانی اشاره کرد که طی آن به خان احمد گیلانی فرمان داده می‌شود که در حوزه حکومت او هیچ کس قدم از جاده شریعت مقدسه بیرون ننهد و کاری کنند که شراب چون سراب از صفحه روزگار کاملاً محو و معدوم گردد و... (به نقل از صفحه ۱۴۰ کتاب اسناد و مکاتبات تاریخی، به کوشش عبدالحسین نوایی) در باره‌ی او گفته‌اند که وی فقط یک بار زمانی که بیمار شده بود، توبه و استغفار را پیشه ساخته و از انجام مناهای و لهو و لعب دوری گزیده و « صدور و مشایخ علما را طلب فرموده از بعضی مناهای که بدان مشغول بود و از دیگرها منزه، توبه و استغفار کرده بر طبق آن قسم یاد نموده و قرب سی چهل نفر غلام ساده که در خدمت وی بودند ایشان را آزاد کرده رخصت فرموده و بعد از آن چند روز شفا یافته به مراسم زیارت و عبادت در آن روضه‌ی عرش منزلت (مشهد امام رضا) اقدام نموده و قرب یک ماه تمام در آن روضه‌ی خلدآسا به سر برده است. (قمی: ۱۳۶۳، ج ۲، ۷۵۱)

^۴ - مانند کندن زبان و چشم قلندربیک به خاطر شرب شراب و ارتکاب زنا و غلام‌بازی یا کندن چشم محمدرضا عودی به خاطر بوسیدن پسری جوان (منجم: ۱۳۶۶، ۲۷۴ و ۲۷۵)

^۵ - تظاهر به دینداری و فرمان بستن اجباری در میخانه‌ها و رعایت نکردن این موضوع توسط شاهان و اطرافیان، دستمایه‌ی ساختن مضامین زیبا و متعددی در شعر برخی از شعرای سبک هندی - از جمله کلیم - شده است که این شیوه به پیروی از حافظ و ریا ستیزی او که گاهی در قالب طنزهای کنایی به بیان در آمده، در سخن این شاعران نیز از طنزهای جالب بهره یافته است.

^۶ - او برای آوازخوانان محله‌ای خاص در نظر گرفته (منجم: ۱۳۶۶، ۳۵۲) و جامعه‌ای ساخته بود که در آن شراب خواری مفرط وسیعاً به چشم می‌خورد و وجود زنان خواننده و نوازنده امری رایج شده بود و از فواحش برای مقاصد اقتصادی و نظامی سود می‌جست و پذیرایی از میهمانان خارجی به وسیله‌ی روسپیان، عرفی دیپلماتیک تلقی می‌گردید (دلواله: ۱۳۸۴، ص ۲۱) روابط نامشروع مردان نیز نسبت به گذشته شیوع بیشتری یافته بود. (ترکمان: ۱۳۵۰، ج ۲، ۵۸۷)

^۷ - بی‌رحمی‌های او حتی مقربان درگاه و عوامل حکومتی را نیز شامل شده و «گزارش پوست‌کندن‌های شاه صفی از محبعلی سلطان و اغورلو سلطان به سبب نمک به حرامی، حیدر سلطان روملو حاکم تنکابن به سبب حرکات ناپسند و حاکم بادکوبه به خاطر خالی کردن قلعه گوشه‌ای از خشونت و شدت عمل او را در برخورد با عوامل حکومتی و نزدیکان خود نشان می‌دهد. (استرآبادی: ۱۳۶۴، ۲۳۸ الی ۲۵۱)

^۸ - اشاره‌ای است به بیت مشهور حافظ :

واعظان کین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
(حافظ: ۱۳۶۲، غ ۱۹۴، ۱ب)

^۹ - دو نمونه از عالی‌ترین نمونه‌های اشاره به این موضوع را در ادب فارسی می‌توان در شواهد ذیل مشاهده نمود: جویی در کتاب تاریخش، از موضوع مورد بحث به عنوان یکی از بزرگترین و زیانبارترین تبعات حمله و استیلای قوم مغول، چنین سخن می‌گوید: «به سبب تغییر روزگار و تأثیر فلک دوار و گردش گردون دون... هر یک از ابناء السوق در زی اهل فسوق

امیری گشته و هر مزدوری وزیر و هر مدبری دبیری و هر مستدفی مستوفی و هر مُسرفی مشرفی و هر شیطانی نایب دیوانی و هر کون خری سر صدری و هر شاگرد پایگاهی خداوند حرمت و جاهی... و هر آزادی بی زادی و هر رادی مردودی و هر نسبی بی نصیبی و هر حسبی نه در حسابی ... و هر با تمیزی در دست هر فرومایه گرفتار،» (جوینی: ۱۳۲۹، ۴ الی ۶) حافظ نیز درین باره گفته است:

یا رب این نو دولتان را با خر خودشان نشان
کاین همه همه ناز از غلام ترک و استر می کنند
(حافظ: ۱۳۶۲، غ ۱۹۴، ب ۴)

^{۱۰} - از آن جایی که شاهان پیش از صفویان، شعر و شاعری را ارزشمند تلقی می کردند از این رو به حضور شاعران توانمند و مسلط به فنون شعری در دربار خود، اهتمام خاصی نشان می دادند. یکی از کارهای چنین شعرایی، آزمودن افرادی بود که قصد ورود به عرصه‌ی شاعری داشتند و شیوه‌های خاصی که شاعران دربار برای امتحان و آزمایش طبع و توان تازه واردان اعمال می کردند، ملاک معتبری جهت تمیز موزون طبعان و شعرای آگاه به قواعد و اصول بلاغت و صناعات و دانش‌ها و علوم ادبی محسوب می گشت که متأسفانه با آغاز حکومت صفوی، این آداب و امتحان و ... نیز برچیده شد و زمینه‌ی ضعف و انحطاط ادبی، رفته رفته فراهم گشت.

^{۱۱} - سعدی در اب اول بوستان تحت عنوان «در عدل و تدبیر و رای» به توصیف عدالت و بخشش پادشاه و تأثیر آن در اعمال رعیت می پردازد و کشوری را صاحب آسودگی می خواند که شاه آن، خاطر نگه دار درویشان باشد و دل خلق را ریش نکند و پس از ذکر این مطلب، کشور خالی از دو ویژگی مذکور برای شاهان را مملکت و کشوری خالی از آسودگی و رفاه دانسته و به کسانی که امکان و توانایی رفتن از چنین کشوری را دارند، توصیه به مهاجرت می کند و به آنانی که پایبند خانواده هستند و امکان رفتن از کشور برایشان مهیا نیست، رضا و سازش با محیط را پیشنهاد می کند. (سعدی: ۱۳۷۵، ص ۲۵۶، اب ۱ الی ۱۴)

^{۱۲} - لازم به ذکر است قصیده‌ی حاوی ابیات مذکور فقط در دیوان کلیم، تصحیح پرتو بیضایی وجود دارد و در نسخه‌ی محمد قهرمان این قصیده موجود نیست.

منابع و مأخذ

- ۱- آغاچاری، سیدهاشم، (۱۳۸۹)، مقدمه‌ای مناسبات دین و دولت در ایران عهد صفوی، طرح نو.
- ۲- استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسین، (۱۳۶۴)، تاریخ سلطانی (از شیخ صفی شاه صفی)، به اهتمام احسان اشراقی، علمی.
- ۳- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله، (۱۳۵۰)، نقاوه‌الآثار فی ذکر الاخبار، به اهتمام احسان اشراقی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۴- امیری فیروزکوهی، کریم، (۱۳۷۱)، مقاله دنیای صائب، به نقل از کتاب صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی، به کوشش محمدرسول دریاگشت، قطره.

- ۵- انوشه، حسن، (۱۳۸۶)، دانشنامه ادب فارسی، جلد چهارم، بخش سوم شامل ادب فارسی در شبه قاره، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۶- براون، ادوارد، (۱۳۶۶)، تاریخ ادبیات ایران، جلد چهارم از آغاز عهد صفویه تا عصر حاضر، ترجمه رشید یاسمی، مروارید.
- ۷- ترکمان، اسکندر بیک، (۱۳۵۰)، تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، امیرکبیر.
- ۸- ثواقب، جهانبخش، (۱۳۸۰)، تاریخ نگاری عصر صفویه، نوید.
- ۹- جوینی، علاءالدین عظاملک، تاریخ جهانگشا، (۱۳۲۹ هـ.ق، ۱۹۱۱ میلادی)، تصحیح محمد عبدالوهاب قزوینی، چاپ مطبعه‌ی بریل هلند.
- ۱۰- حافظ، دیوان، (۱۳۶۲)، تصحیح پرویز ناتل خانلری، خوارزمی.
- ۱۱- خواجه‌ی اصفهانی، محمد معصوم، (۱۳۶۸)، خلاصه‌السییر، زیر نظر ایرج افشار، علمی.
- ۱۲- دلاواله، پیترو، (۱۳۴۸)، سفرنامه، ترجمه و شرح و حواشی شجاع‌الدین شفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۳- ریاحی، محمدمین، (۱۳۷۱)، مقاله صائب تبریزی شاعر زمانه‌ی خویش، به نقل از کتاب صائب و سبک هندی در گستره‌ی تحقیقات ادبی، به کوشش محمدرسول درباگشت، قطره.
- ۱۴- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۱)، سیری در شعر فارسی، علمی.
- ۱۵- سعدی، کلیات، (۱۳۷۷)، با مقدمه و تصحیح محمدعلی فروغی، طلوع.
- ۱۶- صائب تبریزی، (۱۳۸۳)، دیوان، به کوشش محمد قهرمان، علمی و فرهنگی.
- ۱۷- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۳)، تاریخ ادبیات در ایران، فردوس.
- ۱۸- قمی، قاضی احمد، (۱۳۵۹ و ۱۳۶۳)، خلاصه‌التواریخ، ۲ جلد، تصحیح احسان اشراقی، دانشگاه تهران.
- ۱۹- کلیم همدانی، (۱۳۶۹)، دیوان، تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان، آستان قدس رضوی.
- ۲۰- کلیم کاشانی، (۱۳۸۷)، دیوان، تصحیح و مقدمه حسین پرتو بیضایی، سنایی.

- ۲۱- منجم، ملاجلال، (۱۳۶۶)، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، به کوشش سیف الله وحیدنیا، وحید.
- ۲۲- موتمن، زین‌العابدین، (۱۳۵۵)، تحول شعر فارسی، طهوری.
- ۲۳- نصرآبادی، محمدطاهر، (۱۳۷۸)، تذکره نصرآبادی، تصحیح و تعلیقات محسن ناجی نصرآبادی، اساطیر.
- ۲۴- نوایی، عبدالحسین، (۱۳۴۷)، اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی (شاه طهماسب صفوی)، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۵- وحید، فریدون، (۱۳۸۷)، جامعه‌شناسی در ادبیات، سمت.

